

روند رهایی و پیروزی مؤمنان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۲

(به راستی مؤمنان رستگار شدند. آنان که در نمازشان فروتن‌اند و آنان که از بیهوده رویگردان‌اند. و آنان که زکات می‌پردازند، و کسانی که پاکدامن‌اند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست).

انسان، فلاح و رستگاری

این‌ها اوصاف مؤمنان است؛ ولی نظر تنها به ستایش و وصف آن‌ها نیست، بلکه به نتیجه‌ای است که از ایمان حاصل می‌شود، که آن رستگاری یا فلاح است. فلاح یعنی رستن از گرفتاری و قید و بلا. انسان از هر نوع گرفتاری می‌خواهد برهد و آسوده شود. نظایر این آیات در قرآن زیاد آمده است. و در سوره «بقره»، بعد از وصف مؤمنان، می‌فرماید: ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳. انسان همیشه این احساس را دارد کند که در قید و بند و ناراحتی و فشار و محدودیت است. این فریادهایی که بشر برای آزادی می‌زند و می‌خواهد آزاد باشد از همین است. او شاید معنی آزادی را هم نداند و محیط آزاد را درک نکند، ولی فطرتاً می‌داند که محیط آزاد بهتر است و باید خود را آزاد کند از بند برهاند.

نور پنهانست و جستجو گواه کز گزافه، دل نمی‌جوید پناه
گر نبودی حبس دنیا را مناص نی بدی وحشت، نه دل جستی خلاص

۲. مؤمنون (۲۳)، ۶-۱.

۱. ایرادشده در پنجشنبه مورخ ۱۳۴۳/۹/۲۶ ش.

۳. «و آن‌ها همان رستگاراند». بقره (۲)، ۵.

وحشت همچون موعل می‌کشد که بجوای ضالّ منهایج رشد^۱ نه تنها محیط زندان برای انسان زندان است، اگر در خارج از آن هم برای او رفاه و راحتی نباشد، همه دنیا برای او زندان است. انسان هیچ وقت آرام و قرار نمی‌گیرد. همیشه نگران و در جستجوی رهیدن است. همین حال بی‌قراری، خود دلیل بر وجود محیطی آزاد است. قرآن هم اتکا به همین حقیقت دارد. نه پول مایه تسلی انسان است و نه مقام و نه هیچ چیز دنیایی دیگر. انسان فلاح و رستگاری می‌خواهد. آن‌ها را که گفته شد می‌خواهد و لازم دارد؛ ولی چون به آن‌ها رسید، باز هم آرام و قرار نمی‌گیرد. همه تلاش‌های بشر برای رستگاری است. هر هدف و مقصودی که در نظر می‌گیرد، قصدش آن است که به فلاح برسد و همین خواست و تلاش دلیل بر آن است که فطرت و روح و عقل انسان این زندگی را قرارگاه و موطن اصلی خود نمی‌داند. قرآن به همین تشویش خاطر و خواست بشر اتکا می‌کند و وعده می‌دهد. لذا در این سوره می‌فرماید: **﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾**. ایمان پیوستگی انسان به حقیقتی است مافوق خود که آن حقیقت جز خدا نیست و هر چه جز خداست، مادون او به شمار می‌رود.

اوصاف مؤمنان؛ نتایجی که از ایمان حاصل می‌شود

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ﴾ نماز می‌خوانند و در نماز خشوع دارند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُغْرَضُونَ﴾ از لغو و کار بیهوده اعراض دارند؛ یعنی زندگی را بازی و وقت‌گذرانی نمی‌دانند و حیات را جدی می‌گیرند. از جمله محرمات اسلام، لهو و لعب است؛ یعنی چیزی که انسان را به بیهودگی سرگرم کند و نتیجه عقلایی نداشته باشد. تمام عالم هستی با جدیت به کار خود مشغول‌اند. و تنها انسان است که می‌خواهد زندگی را به بازی بگیرد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾. آنان که زکات می‌دهند؛ پس باید مالی داشته باشند و دنبال فعالیت برای کسب مال بروند تا بتوانند زکات بدهند. خود زکات دادن یکی از موجبات فلاح است. کسی زکات می‌دهد که مال داشته باشد، و کسی مال دارد که فعالیت کند. اما او

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، بهنود، چ ۱، ۱۳۷۳، دفتر چهارم، ص ۵۵۲، بیت ۲۰۳۹؛ همان، براساس نسخه قونیه، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، اول ۱۳۷۵، ص ۶۲۹، بیت ۲۰۲۸.

که با فعالیت خود مال به دست آورده به آن وابسته شده و مال او را در بند خود در آورده است؛ بنابراین، با دادن زکات خود را از وابستگی و بند ثروت رها ساخته به فلاح رسانیده است.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ يَفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ در برابر شهادتشان سست نیستند و خود را نگاه می‌دارند، مگر در موارد مشروع. پس، این فلاح نه تنها فردی است، که اجتماعی هم هست. چنان‌که گفتیم، نخستین شرط رسیدن به فلاح، ایمان است - ایمانی که از مراحل اولیه گذشته باشد و به درون انسان نفوذ کرده باشد. شرط دوم فلاح، صلاة است. یکی از خاصیت‌های نماز به فلاح رسانیدن و از بند رهانیدن است بشر، با آرزوها و آمال و اوهام خود، بندها بر دست و پای خود گذاشته است. یکی از خواص نماز شکستن همین بندها و قیدها است.

آنچه درباره نماز به نظر می‌رسید گفتیم؛ ولی نماز خواندن به فلسفه آن نیست؛ باید اثر عملی آن را دید. با بیان خواص نماز کسی نماز خوان نمی‌شود. باید عمل کرد. و این نکته تنها در مورد نماز صادق نیست، بلکه تمام احکام اسلام کلی و عملی است. بشر باید به چیزی ایمان داشته باشد، حال هر چه می‌خواهد باشد. و سپس به ایمان خود عمل کند.

نماز، ترکیبی از ذکر و حرکت

نماز ترکیبی از تذکراتی است که دو جنبه دارند. یکی یادآوری همان خواسته‌های انسان است که آن‌ها را درگ می‌کند ولی زبان بیان آن‌ها را ندارد. بعضی از دعاها و نمازها زبان فطرت انسان است که به صورت سوره «حمد» درآمده است. **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**. هدف ما تنها حرکت به سوی تو است. برای رسیدن به این هدف و در به دست آوردن وسیله آن ما را کمک کن. **﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾** وسیله همان صراط مستقیم است. همین ذکرها تلقینات است. تلقین به نفس است. نماز ترکیبی است از تذکرات و حرکات. حرکات مستقیم و انسانی، نه حرکات افتاده و از سر ناتوانی. نمازگزار قد و گردن را راست نگه می‌دارد و به مقابل می‌نگرد. دیسپلین کامل نظامی برقرار است. در نماز جماعت همه با هم می‌ایستند. یک تربیت نظامی عمومی واحد تحت فرمان خدا. این ایستادن یعنی قیام به وظیفه، قیام به حق و قیام به انسانیت.

حرکت دیگر در نماز رکوع است. و رکوع خضوع است. خضوع در اسلام برای غیر

خدا ممنوع است، زیرا انسان قبل از تعظیم کسی، شخصیت خود را تحقیر کرده است. تعظیم کردن شخص در برابر غیر خدا یعنی اینکه بگویند من بیچاره‌ام! من کوچک و سواری‌بده هستم! در زمان جنگ صفین - که سربازان امیرالمؤمنین^(ع) در آن شجاعت‌ها نشان دادند و نودهزار سپاهی زبده در آن کارزار کردند - هنگامی که امیرالمؤمنین^(ع) با لشکریانش از کوفه حرکت و از مدائن عبور کردند و به ایوان مدائن رسیدند، شاعری همین‌که چشمش به آن افتاد، شروع کرد شعری درباره آن و گذشته شکوهمند آن خواندن. حضرت^(ع) به او فرمود به جای شعر این آیه را بخوان: «كَمْ تَرْتَوُوا مِنْ جَنَابٍ وَعَيْونَ. وَ رُزُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ. كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ. فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظِرِينَ»^۱. باری، ایرانیان که شنیدند خلیفه آمده است، با بار و بندیل فراوان و آذوقه در مسیر حضرت، صف کشیدند و منتظر و خبردار ایستادند. امیرالمؤمنین^(ع) که به آنجا رسید، همه آن‌ها تعظیم کردند و شروع کردند در رکاب او دویدن. حضرت فرمود: این چه کاری است؟! عرض کردند: شما امیرالمؤمنین و بزرگ ما هستید و ما برای بزرگداشت سرانمان چنین می‌کنیم. فرمود: امیرالمؤمنین یعنی خدمتگزار شما! رها کنید این کار را که نه به حال شما نفعی دارد نه به حال امیرتان! ایرانیان از شنیدن سخن حضرت سخت حیرت‌زده شدند. اصلاً تصور شنیدن چنین سخنی را هم نمی‌کردند. به قدری به این اعمال عادت کرده بودند که طبیعت ثانوی آنان شده بود. به رسم هدیه آذوقه‌ها را تقدیم کردند؛ فرمود: مگر مالیات خود را پرداخت نکرده‌اند؟ گفتند چرا. فرمود: پس این چیست؟ گفتند رسم است که به امیرالمؤمنین مان پیشکش کنیم. فرمود: ما احتیاج به آذوقه نداریم، هر گاه نیاز داشتیم، از شما خواهیم خرید.^۲

تعظیم در برابر بزرگان خوی ثانوی انسان شده است. اسلام می‌فرماید همه فروتنی‌ها و تعظیم‌ها باید برای خدا باشد، نه بشر. انسان در رکوع بلافاصله می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»^۳. به خود متذکر می‌شود که خدا مرا پست نیافریده است. آن‌گاه دوباره قامت راست می‌کند؛ یعنی من باید پاک و مستقیم و حرّ و متوجه به حق باشم. سپس به سجده می‌رود. در گذشته، به سجده افتادن در برابر قدرتمندان معمول بوده است. سجده

۱. «[و]ه [چه باغها و چشمه‌سارانی [که آن‌ها بعد از خود] بر جای نهادند، و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو، و نعمتی که از آن برخوردار بودند. [آری] این چنین [بود] و آن‌ها را به مردمی دیگر میراث دادیم. و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند». دخان (۴۴)، ۲۵-۲۹.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، همان، ج ۷۵، باب احوال الملوك والامراء، ص ۳۵۶، حدیث ۷۰.

یعنی خضوع کامل و به اتفاق همه علماء، به خاک افتادن و سجده کردن برای غیر خدا حرام است و بلکه باید آن را شرک به حساب آورد. سجده منتهای خضوع انسان است. سجده نماز یعنی: خدایا، با عنایت و قدرت تو است که دارای قدرت و نعمت شده‌ام. اگر اراده تو نباشد، من خاکم. سجده تسلیم محض را می‌رساند. و عرفا می‌گویند به سجده در آمدن یعنی «فناء فی الله» یا «فناء فی الحق». در قرآن و احادیث اسلامی اصطلاح «فناء فی الله» برای انسان نیست، اما به این حالت تسلیم محض اشاره شده است. انسان آماده محض است برای تأثیرپذیری از عوامل طبیعت. همین‌که به خیال خود جایی رسید، خود را برتر می‌شمارد و غرور او را می‌گیرد. لذا در مقابل خدا خود را باید بشکنند، یعنی «مُسَلِّم» باشد. «اسلام» یعنی تسلیم محض در برابر خدا که مظهر و نمود آن سجده است. اما چون این خضوع باید دائم باشد، سجده تکرار می‌شود. در سجود هم متذکر می‌شود که من نباید در این حال بمانم و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». بر زبان می‌آورد و سر از سجده برمی‌دارد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۱، «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرَمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»^۲. این نکته را هم ناگفته نگذاریم که تنها انسان است که به طور طبیعی حالت سجده ندارد.

آخرین مرحله نماز تسلیم است. تسلیم و سلام دادن یعنی وارد شدن در محیط سَلَم و سلامت: «وَأَسْلَمَ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و سلام بر پیامبر و بر همه مسلمانان. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَدْخُلُوا فِي أَسْلَمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۳. و آسَلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۱. «و هر که در آسمان‌ها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه‌هاشان، بامدادان و شامگاهان، برای خدا سجده می‌کنند». رعد (۱۳)، ۱۵.

۲. «آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است، و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟ و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است. و هر که را خدا خوار کند او را گرامی‌دارنده‌ای نیست، چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد». حج (۲۲)، ۱۸.

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت [خدا] درآیید، و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است». بقره (۲)، ۲۰۸.